خشت اول

سرمایه ملی و رسانه ملی

شک نداشته باشیم که اصلی‌ترین کارکرد رسانه، تربیت و جهت‌دهی به افکار عمومی است بر همین اساس است که گاف‌های رسانه ملی را نه تنها نباید نادیده گرفت بلکه باید با سخت‌ترین شیوه ممکن به پنجره مدیرانش کوبید و آنها را از خواب و یا غفلت بیدار کرد.
رسانه ملی بعد در آستانه ۳۴سالگی انقلاب، نمی‌تواند و نباید بر اساس آزمون و خطا و یا سلایق مدیرانش و نه راهبردهای اصولی، اداره و مدیریت شود؛ حالا اگر شعار سال ۹۱ را تنها و تنها در بخش اقتصادی خلاصه کنیم، اصلی‌ترین کلید توفیق در فضای کشور، تبلیغات تصویری و شنیداری بر پایه اعتمادسازی بر تولید ملی است. وقتی صبح تا شب دائم تبلیغات بازرگانی رسانه ملی بر پایه محصولات غیربومی است و البته تبلیغ «مصرف گرایی» اصولا تحقق شعار سال ۹۱ برای فرهنگ‌سازی در میان مردم، به امری محال تبدیل می‌شود. ناگفته نماند که بخش عمده‌ای از درآمد رسانه ملی به حضور همین آگهی‌های بازرگانی محصولات خارجی است و حذف آن تقریبا غیر ممکن است اما هدف‌گذاری آن و یا تقویت شبکه «بازار» که اصولا معلوم نیست برای چه کسی پخش می‌شود و اصلا کسی آن را تماشا می‌کند به شدت می‌تواند این ضعف رسانه ملی را برطرف کند. و یا استفاده از محصولات داخلی در آثار نمایشی و برنامه‌های پربیننده است؛ این البته به نوعی بسته به نگاه باز و بخشنده مدیران رسانه ملی است که در سریال‌ها، حتی تصویر روزنامه‌ها و کتاب‌ها را هم شطرنجی می‌کنند که خدای نکرده(!) تبلیغ یک محصول فرهنگی نشود و مردم برای خرید آن صف نکشند!
البته رسانه ملی ما که برای تولیدات خبری‌اش در واحدمرکزی خبر، به خوبی راه کپی از سایر رسانه‌ها را آموخته و اصلا تولید ملی برایش معنایی ندارد شاید زیاد حوصله این خلاقیت‌ها و طرح و برنامه‌ها را هم نداشته باشد؛ وقتی بعد از اخراج کامران نجف‌زاده از فرانسه، یک خبرنگار دیگر واحد مرکزی خبر به فرانسه اعزام می‌شود و هر دو ماه یک بار یک گزارشی چیزی می‌فرستد که بگوید ماهم هستیم، زیاد توقعی نیست در نوروز امسال، گزارش خبری تلویزیون از تظاهرات مردم در خیابان‌های فرانسه مربوط به شبکه پرس‌تی‌وی باشد! حتما خبرنگار واحدمرکزی خبر در حال تهیه گزارش‌های مهم‌تری بوده و یا شاید هم دیدوبازدیدهای نوروزی اجازه فعالیت به او را نداده و این البته قصه دنباله‌دار همه خبرنگاران اعزامی تلویزیون به سایر کشورهاست و ...راستی چطور است که خبرنگاران اعزامی ما به سایر نقاط جهان در ایام عید نوروز کلا تعطیل هستند؟ نکند در کشورهای اروپایی هم نوروز برپا می‌شود! کلا به قول میرزا برای واحد مرکزی دست بزنید!
یادمان باشد، هر تولیدی نیاز به ایده و مجری دارد؛ تولید ملی هم نیاز به همت و ایده و مجری ملی دارد؛ حمایت از تولید ملی هم همین‌طور، با دست‌های خالی، کپی کاری از شبکه‌های ماهواره‌ای و تولد شبکه‌های مختلف بدون برنامه و هدف، در کنار آدم‌های کارمند شده غیرخلاق، کاری از پیش نمی‌رود. ضمن اینکه اگر تولید ملی، سریال تلخ و عذاب‌آور «حیرانی» است لطفا بی‌خیال تولید ملی شوید و به جایش ناوارا و نشان بدهید و ارتش سری.

■ مرتضی حسنی

چه می کند این فوتبال حرفه ای و آن وزارت ورزش؟

این کارخانه حاشیه سازی

فوتبال، لعبتی که قرار بود بارهای سنگینی را از روی دوش جامعه بردارد؛ قرار بود کارکردهای فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی داشته باشد و قرار بود شور و نشاط را به جامعه تزریق نماید، حالا روی اعصاب ملت رژه می‌رود! حکایت دنیای توپ گرد در کشور ما با همه جای دنیا تفاوت دارد لذا اگر بنویسیم که مشابه این فوتبال در هیچ نقطه‌ای از کره خاکی به چشم نمی‌خورد، جسارت بی‌جایی به خرج نداده‌ایم . کشتی شکسته فوتبال ما که در دریای حواشی غوطه‌ور است و هر روز بر حجم این حاشیه‌ها افزوده می گردد ظاهراً مسیر مدینه فاضله‌ای بنام حرفه‌ای شدن را در پیش گرفته اما در وادی عمل، مصداق ضرب‌المثل معروف آب در هاون کوبیدن است . این رشته ورزشی پرطرفدار که حتی می تواند در اولین روز تعطیلات نوروزی دهها هزار تماشاگر را به ورزشگاه بکشاند، طی سال‌های اخیر به همان اندازه‌ای که پول - پول بی‌بازگشت- صرف آن شده و صدالبته به همان تعداد که در حوزه‌های فنی و فرهنگی ناکام بوده است، حاشیه‌های رنگارنگ در دل خود داشته و امروز کار به جایی رسیده که کمتر کسی در این حوزه به خودش جرأت می‌دهد از فرهنگ و فرهنگ‌سازی سخن بر زبان جاری سازد و . . . !نکته تامل برانگیزتر تاسیس وزارت ورزش و جوانان(بخوانید وزارت فوتبال و اینا) نه تنها حواشی را کم نکرد که با وجود گردش مالی بالای این رشته ، خودش هم یک طرف ماجرا شده است .

■ حمید ترابپور

تهران به جنگ یک خبرنگار ۲۴، ۲۵ ساله می‌رود و با صدای بلند، طوری که همه بشنوند خطاب به او می گوید: «برو هر غلطی که می‌خواهی بکن!»، سپس صحنه درگیری همین پیشکسوت با گزارشگر برنامه جنجالی دوشنبه شب‌ها، از نظر مردم گذرانده می‌شود و در کمتر از ۴۸ ساعت رسانه‌ها از «پورحیدری» که به جرأت می‌توان او را عصاره فوتبال دانست یک «Badman» تمام عیار می‌سازند. «پورحیدری» در مقام دفاع از خود می گوید: «آقایان دائم دم از قانون می‌زنند اما وقتی قانون مقابل روی خودشان قرار می گیرد و ما از آنها می خواهیم فقط در جایی که قانون اجازه داده با افراد مصاحبه کنند، زمین را به زمان می‌دوزند و...!» همین پیشکسوت سپس در جمعی خصوصی از دلیل اصلی خشم خود نسبت به آن خبرنگار کم سن و سال پرده بر می‌دارد: «عمرم را در این فوتبال گذراندم، موهایم اینجا سفید شده آن وقت خبرنگار ۲۴، ۲۵ ساله جلوی بازیکنان به من می گوید: آقای پورحیدری انگار آسمان سوراخ شده و فقط شما به زمین افتاده‌اید و... شنبه می‌دانم با شما چکار کنم و...!»
ملاحظه می فرمایید؟ این هم آخرین محصول «کارخانه حاشیه‌سازی فوتبال».

از قضاوت پر مسئله تا فحش‌های بالای صدسال!

«پرسپولیس پایتخت» در برابر دیدگان تماشاگران خود حریف داماش گیلان نمی‌شود و داوری پر از اشکال نیز مزید بر علت می‌شود تا خشم و فحاشی کم سابقه تماشاگران بر سر تیم داوری آوار شود. پیروزی فوتبالی داماش، با یک سوت نابجا به جهت نیمه کاره گذاشتن مسابقه، زیر خروارها حرف، تهدید و توهم مدفون می‌شود.
دیگر کسی از تاکتیک‌های آقا مصطفی و انگیزه‌های رشتی‌ها برای رسیدن به دروازه میزبان سخن نمی گوید؛ حرفی هم از اشتباهات فاحش دردانه‌های سرخپوش زده نمی‌شود تا «کارخانه حاشیه‌سازی» بار دیگر با محصولات تازه خود بازار فوتبال را در دست بگیرد.
«سردار رویانیان» به سبک «قلعه‌نویی» و «مظلومی» از دست‌های پشت‌پرده‌ای سخن گفت که بالاخره کسی نفهمیده این دست و عوامل اگر واقعاً غیر ارگانیک نیستند پس کجا به سر می‌برند و چه شکلی بوده و چه نام دارند؟ اصلا مدیرعامل باشگاه فرهنگی ورزشی در ستاد سوخت کشور چه می کند؟
«داور فربه بازی جنجالی نیز به جای پرداختن به چرایی اشتباهاتش در طول مسابقه و به ویژه چرایی چربی‌های اضافه خود، به جهت تحریک احساسات مردم، با چشمانی اشکبار افسوس‌مندانه می گوید: «دیگر در این فضا داوری نمی کنم!»

از تراژدی تا کمدی

جالب‌ترین بخش قصه فوتبال در کشور ما، پخش زنده مسابقات خارجی از سیما است و کمیک‌ترین اتفاق پیرامون آن، دعوت از کارشناسان به تلویزیون برای تجزیه و تحلیل پیکارها می‌باشد؛ کارشناسانی که خودشان نیز بیرون از جعبه جادو، با فضای مسموم و پرحاشیه فوتبال وطنی ارتباط داشته و در تیم‌های مختلف با عنوان مشاور مدیرعامل، دستیار سرمربی و... مشغول هستند و عجبا که در برنامه‌های شبانه سیما با آب و تاب فراوان از فاصله بعید میان فوتبال وطنی با فوتبال حساب شده و دارای ساختار غرب سخنان انتقادی بر زبان می‌رانند! غافل از آنکه مردم خود نیز با تماشای صحنه‌های تلویزیونی از بازی‌های خارجی، خواندن مصاحبه‌های مربیان و بازیکنان آن سوی آب‌ها و صد البته پایبندی‌شان به اصول حرفه‌ای، تفاوت‌ها را به خوبی احساس می کنند و از خود می‌پرسند: «اگر آنها فوتبال بازی می کنند، پس آنچه اینجا به نام فوتبال جریان دارد چیست؟» بعد داستان «حرفه‌ای شدن» فوتبال چیست؟ یک نفر هم از این قاضی محترم نمی‌پرسد: اگر شما درست قضاوت می کردید، اصلاً چنین فضایی ایجاد می شد؟! همه چیز در حاشیه های جدید دوباره روی هم تلنبار می شود...

جنجال‌هایی به رنگ آبی

دیگر باشگاه پرطرفدار یعنی استقلال حلقه مهمی از زنجیره است؛ آنجا نیز کم به حاشیه‌دار شدن فوتبال کمک نمی‌شود به ویژه این روزها که مدیرعامل باشگاه با یک دل و دو دلبر برای نیمکت مربیگری خود روبه رو است و هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شود اولین سوالی که باید پاسخ بگوید، آمدن یا نیامدن قلعه‌نویی به جای مظلومی است! در همین مجموعه بازیکنان به دو بخش تقسیم شده‌اند که بخشی از آنها برای قهرمانی در لیگ انگیزه‌ای جز کسب افتخار برای خود و شادی هواداران‌شان دارند؛ آنان قهرمانی را به مثابه سنگ بزرگی می‌بینند که در مسیر بازگشت قلعه‌نویی به اردوگاه آبی فرود خواهد آمد! بدیهی است که گفتن از روح اصلی فوتبال، فلسفه این رشته وارداتی، کارکردهای آن و... در این وانفسا همچون هذیان می‌ماند!

اینجا خبرنگاری زیان‌آور نیست!

اگر شما یک خبرنگار در حوزه ورزش و بالاخص رشته فوتبال باشید، خیلی بعید است که در این وادی به درد بی‌سوزگی دچار شوید و...! هرگاه احساس نگرانی می کنید که موردی برای پردازش نیست، لیگ تعطیل شده و تیم ملی نیز مسابقه حساسی ندارد و... این حس در طرفة‌العینی و با یک اتفاق حاشیه‌ای نظیر تودهنی بازیکن به مربی‌اش یا زیرآب زنی مربی برای برکناری مدیرش و... کوهی از سوژه مقابل‌تان سبز می‌شود!
گاهی هم اتفاقاتی مثل چپ کردن پرادوی علی دایی، ممنوع‌الخروج شدن احمدرضا عابدزاده و... حسابی شما را سر کیف می‌آورد! همین عوامل است که باعث شده «عادل فردوسی‌پور» همواره با این پرسش که؛ اگر فوتبال حاشیه نداشته باشد، برنامه نود چه سرنوشتی پیدا می کند، مواجه گردد و قطعاً او نیز به وقت روبه رو شدن با حاشیه‌ها و جنجال‌های مستطیل سبز دلش «غنج» می‌رود و کف دو دست را به هم می‌مالد و در خلوت خود کمی نیز به حرکات موزون روی می‌آورد و...(شاید!)البته این مختص ایران نیست اما در کشور ما با کلی اسم و رسم و سلام و صلوات کمی نچسب است.
با این تفاسیر به تلویزیونی‌ها نیز باید حق داد که فوتبال را در حاشیه‌هایش خلاصه کنند و حتی یک برنامه درست و درمان با هدف بررسی مسائل مرتبط با ماهیت اصلی فوتبال ساخته نشود!
اینجا مخاطب را نیز به حاشیه‌ها عادت داده‌ایم، به ویژه در این روزها که سلطنت موبایل بر سایر راه‌های ارتباطی و پیامک زدگی، از هر شهروند یک خبرنگار جنجالی در حوزه‌های مختلف به ویژه حوزه ورزش- ساخته است.
در چنین فضایی اصلا عجیب نیست که مسئول وقت کمیته داوران فدراسیون فوتبال در برنامه نود با کارشناسی که از یک شهر دیگر به لطف امواج تلویزیونی در برنامه خودنمایی کرده، به دعوا و مرافعه بپردازد و فقط کارشان به... نکشد! و یا رئیس محترم کمیته انضباطی به جنگ مجری (عشق حاشیه) برود و بگوید شما چرا خوبی ها را نمی بینید؟! حالا کدام خوبی خودش هم نمی داند. یا در ادامه حملات پی‌درپی مدیرعامل باشگاه بزرگ و مردمی و فرهنگی را تحمل کند...همه به طرز شگفتی اعتماد به نفس دارند که فوتبال خیلی هم پاک و خیلی هم خصوصی است و اصلا مشکلی نیست و همه چی آرومه! به نظر شما سرنوشت این فوتبال که دیگر به حاشیه‌هایش و نه به نتایجش شهره است چه خواهد شد؟ وقتی همه ما از این کارخانه حاشیه‌سازی- و نه پهلوان‌سازی و الگوسازی- انتظار ایجاد صحنه‌های اکشن، مصاحبه‌های جنجالی و پیامک های جذاب داریم پس کدام اراده باید فوتبال را به مسیر اصلی خود برگرداند؟! نسل جوان باید خودش را بر چه اساسی آماده سازد؟ با کدام الگو؟

وقتی پیشکسوت «Badman» می‌شود!

سرپرست موسفید باشگاه استقلال

زمزمه

این روزها بعضی هوا را نفس چغاله بادام‌های آب پاشی شده می کشند و سبزی و تردی اش را زیر دندان قرچ قرچ ... این روزها بعضی هوا را نفس یک مُشت، توت سفید می کِشند و آویزان از شاخه‌هایش... انگار توت را باید نشسته خورد !
این روزها بعضی هوا را نفس کتاب می کشند و خودشان را حتی به زور! پای حرف های کاغذی این و آن می نشانند!... حرف های کاغذی! قبول داری بعضی هاشان، همان شاعرها و نویسنده ها گم شدند لای نقش مُرکب کتاب! قیمت روی جلد خودشان هم خیلی پایین تراز قیمت پشت جلد کتابشان است !
این روزها بعضی هوا را نفس تن نیمه داغ اردیبهشت نیمه بهشتی! می کشند و قاطی بساط آلوچه و نمک، کم کم بساط تنوری امتحان میان ترم هم آتش می شود! تنور خیلی هامان هم که آتش نیست! خمیر هم که نکردیم! پس لطفا به فکر نان نباش! یک لقمه نان حلال! خربزه برای من و تو با اردیبهشت مان جورتر است! گاه باید به فکر خربزه بود که نان...! حالا یا خمیرمان خمیر نبود، یا شاطر نبودیم و یا...! اردیبهشت بی نان با خربزه ! می چسبد؟
این روزها بعضی هم می خواهند مثلا هوا را نفس کار اضافه بکشند! برایت از الف اجاره خانه ردیف می کنند تا شین شهریه... زودتر از خورشید می روند و دیرتر از ماه می آیند و یا مثل خیلی شب ها که ماه را به چاردیواری آسمان نمی بینی، به چاردیواری ات نمی بینی شان! اسمشان را یادت می رود! لای ابرها گم می شوند! مامان؟! بابا؟ نیما؟! مینا؟!... کاش اسم خیلی از اهالی، ستاره و سهیل بود که به ستاره سهیل بودنشان عادت می کردیم!
این روزها بعضی هوا را... نمی دانم نفس می کِشند یا نمی کِشند؟ ! وقتی بوی توت فرنگی های نوبرانه لای رُژهای سفید دخترک گل فروش پیچیده بود و رَد نگاهش به صورتی توت فرنگی ها چشمک می زد و - تا ۲۰۰ تومانی جیبش نمی توانست جور آرزوی ۶۰۰۰تومانی اش را بِکشد! نمی دانم هوا را نفس می کشید یا نه؟! اما رُژهای سفیدش بوی توت فرنگی می داد! شاید هم هوا را توت فرنگی، نفس می کشید !
این روزها... این شب ها ...
گاهی هم باید هوا را نفس نکشید! نوبت نفس کشیدن ما نیست! نوبت نفس کشیدن همان هاست که هنوز حرف های کاغذی می زنند! حتی با مُهر و امضا! پشت این تریبون و آن صندلی ! حرف های میزنشینی است دیگر !
این روزها بعضی هوا را نفس یک مُشت پول می کشند! یک مُشت قدرت! یک مُشت بی سیاستی مثلا با مارک سیاست مداری! راستی عدالت کیلویی چند؟ تا بخواهی هوا، هوای بهاری مهر و امضا و کاغذ است! از همان نسخه های پیچیده شده برای من و تو!حال و هوایم مثل همان دخترک گل فروش است... بوی توت فرنگی پیچیده لای رُژهای سفید !

■ شیما کریمی

خبر فردا

چند ماه پیش شرکت آئودی با انتشار یک آگهی ۶۰ ثانیه ای از جدیدترین خودروی پیشرفته خود موسوم به A۶ در بازار آمریکا رونمایی کرد که قابلیت های جدیدی نسبت به دیگر خودروهای قبلی این شرکت دارد. در این تبلیغ آئودی به ۱۰۰ هزار مایل حرکت این خودرو در جاده های آمریکا اشاره کرد که طی آن هیچ آسیبی به این خودرو نمی رسد. در تبلیغ شرکت خودروسازی آلمانی شاید تنها هدف فروش بیشتر در نظر گرفته شده بود ولی آشکارا به وضعیت بد جاده ها و خیابانهای آمریکا اشاره می شد که برای چنین جاده هایی باید خودرویی از خارج به این کشور وارد شود .
زبیگنیو برژینسکی، مشاور جیمی کارتر، رئیس جمهور اسبق آمریکا هنوز هم یکی از برجسته ترین تحلیل گران و استراتژیست های اقتصادی سیاسی آمریکا محسوب می شود که در جدیدترین کتابش به موضوعی اشاره کرده که آگهی شرکت آلمانی به صورت ضمنی به آن اشاره می کرد .
وی در کتاب جدیدش با عنوان « منظره استراتژیک» به موضوع آمریکا و بحران قدرت در جهان می پردازد و اعتقاد دارد این کشور به دلیل دخالت های خارجی در امور جهان در سه دهه اخیر در مسیر سقوط و سراشیبی قرار گرفته است. برژینسکی به موانع جهانی اشاره می کند که در سر راه آمریکا به عنوان قوی ترین سگ نگهبان در دنیا وجود دارد .
وی در کتاب خود آمارهایی را درج کرده است که این روزها در پلاکارهای معترضان آمریکایی ماجرای اشغال وال استریت زیاد به چشم می خورد؛ او بر خلاف اذهان عمومی اعتقاد دارد مشکل اساسی سالهای اخیر آمریکا عدم ثبات دموکراسی و وضعیت اجتماعی مردم آمریکا است و با این وضعیت این کشور چگونه می تواند در خارج قوی‌ترین دولت و یا کشور باشد .
وی می نویسد: «آمریکا در حال حاضر یکی از ضعیف ترین کشورهای جهان در تولید خالص داخلی محسوب می شود که این قضیه مربوط به ۴۰ سال اخیر می شود و این در حالی است که آمریکا در حوزه نظامی در جهان بی همتا است ولی این قدرت نظامی تا کجا می تواند کاستی های بودجه در این کشور را جبران کند .»
به گفته برژینسکی نفس گرم تولیدات چینی هر روز زیر گلوی آمریکا داغ تر می شود و تجاوزهای هر روزه آمریکا را نیز به این تهدید باید اضافه کرد. وی می گوید حضور نظامیان آمریکایی در کشورهای ضعیف‌تر کره زمین شاید حباب توهم قدرت تک قطبی را در بین سیاستمداران آمریکایی هر روز بیشتر باد کرده است ولی هر لحظه سوزنی می تواند انفجاری بزرگ را سبب شود .
برژینسکی برای آمریکایی ها و سیاستمداران این کشور پیشنهادی ارائه می کند که اگر می خواهند همچنان در راس امور بمانند بهتر است برای ساختارهای اجتماعی اقتصادی کشور خود و وضعیت مردم داخل فکری بکنند. به عقیده تحلیل گر آمریکایی در عصر کنونی، جهان از جنگهای هفت دهه خود رهایی پیدا کرده و احتمالا، کشوری دیگر تحمل جنگ دیگری را نخواهد داشت؛ حیات در چنین سیستمی به جای قدرت نظامی روی محور نیازهای بازارهای اقتصادی می چرخد و باید این را گوشزد کرد که دیگر جهان به آمریکایی ها نیاز ندارد .

■ نیویورک تایمز/ ترجمه محمدحسنلو

فلاش‌بک

دکتر علی امینی مجدی سیاستمدار و یک دوره نخست وزیر ایران بود. وی فرزند حاج محسن خان امین الدوله (داماد مظفرالدین شاه) فرزند علی خان امین الدوله (صدر اعظم مظفرالدین شاه) فرزند میرزا محمد خان مجدالملک سینکی (وزیر و منشی عصر ناصری) بود و در تهران به دنیا آمد. مادرش فخرالدوله دختر مقتدر و مدبر مظفرالدین شاه بود و در جوانی با بتول وثوق دختر حسن وثوق (وثوق الدوله) (رئیس الوزرای دوره قاجار و عاقد قرارداد ۱۹۱۹) ازدواج کرد. امینی پس از اتمام تحصیلات در مدرسه دارالفنون تهران به فرانسه رفت و حقوق و اقتصاد خواند و در رشته اقتصاد موفق به اخذ درجه دکترا شد. پس از بازگشت به ایران، با توجه به تمول و نفوذ خانوادگی خیلی زود مدارج ترقی را طی کرد و در کابینه های احمد قوام (قوام السلطنه) و دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) به وزارت رسید. پس از کودتای ۲۸ مرداد در مقام وزیر دارائی کابینه سپهبد زاهدی مذاکرات با کنسرسیوم را اداره کرد که منجر به قرارداد کنسرسیوم شد؛ سال ۱۳۳۹ هم با حمایت آمریکا به سمت نخست وزیری منصوب شد... و سپس در رقابت با شاه برای کسب حمایت آمریکا از خود ناکام ماند. امینی یکی از آخرین افرادی بود که آمریکا در نیمه سال ۱۳۵۷ قصد داشت او را به عنوان بخت بقای رژیم شاه بیازماید. از اولین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی علی امینی با همکاری بقایای نظام سلطنتی گذشته تلاش بی‌ثمری را برای مبارزه با نظام منتخب مردم مسلمان ایران آغاز کرد و سرانجام آرزوی ناکامی انقلاب اسلامی را با خود به گور برد.
چند خاطره از او را بخوانیم تا بدانیم اوضاع مملکت چطور بوده است:
در ماه های اول دولت مصدق، برای شرکت در کمیسیون بین المللی تریاک که هر سال در نیویورک و مقر سازمان ملل متحد تشکیل می شد دعوت و مامور شدم. از آمریکا که برگشتم، به دیدار نخست وزیر رفتم. چند تن از وزرا و اعضای جبهه ملی هم نشسته بودند. پس از چندی که برخاستم برای خداحافظی، دکتر مصدق گفت، بنشینید با شما کاری دارم....گفت: شما نمی خواهید بیشتر به من کمک کنید. جواب دادم هرکجا کاری از من بر می آمد بفرمایید. گفت نه در حاشیه، به عنوان وزارت. گفتم در کدام وزارتخانه؟ گفت: وزیر کشور . اگرچه دلم می خواست در مدارج اداری وزارت کشور را هم تجربه کنم ولی گفتم مجلس که نیست اگر قصد دارید در این کار با شاه مشورت کنید، بهتر است فکر دیگری هم بفرمایید چون ایشان وزارت کشور مرا قبول نخواهند کرد...فردا عصر دکتر حسین فاطمی به دیدنم آمد و گفت: آقای نخست وزیر خجالت کشیدند مستقیم بگویند وزارت کشور نشد! شما وزارت اقتصاد را قبول کنید. تلفن را برداشتم و شماره دکتر مصدق را گرفتم. سلام کردم و داستان را گفتم، قاه قاه زد زیر خنده، از آن خنده های مخصوص خودش...به دیدنش رفتم و پس از تعارف و محبت فراوان گفت به هوش شما همیشه اعتقاد داشتم اما از کجا فهمیدید شاه وزارت کشور شما را قبول نخواهد کرد؟ گفتم ساده است! شما می خواهید انتخابات را شروع کنید و ایشان نمی توانند در این کار تماشاچی و بی نظر باشند. مرا هم می‌شناسند و می دانند زیر بار نخواهم رفت. دکتر مصدق بازهم فراوان خندید و گفت وزارت اقتصاد برای شما کوچک است ...
*
من در چند کابینه مختلف وزیر بودم، در جلسات هیئت وزرا می‌دیدم هنگامی که نخست وزیر مشغول بیان مسائل مهم است، یا وزیری مشغول به دادن گزارش، طرح یا پیشنهاد...اغلب وزرای دیگر به جای دقت به مسائل و یادداشت برداشتن با قلم و کاغذ مخصوصی که جلوی هریک گذاشتند، سرگرم نقاشی هستند و مرغ می کشند. تنها در جلسات کابینه قوام السلطنه بود که دیدم با دقتی که نخست وزیر در جزئیات حرکات هر یک دارد، کسی جرأت مرغ کشیدن ندارد...این تجربه ها بود که وقتی نخست وزیر شدم در یکی از اولین جلسات هیئت دولت خطاب به وزرا گفتم آقایان توجه کنند این کاغذ و قلم مخصوص یادداشت برداشتن و وارد بحث شدن است نه برای مرغ کشیدن و قضیه را موقوف کردم .

ویتامینه

همه ما دوست داریم، با وجود وقت کم و شلوغی شهرنشینی و روزها و شب‌هایی که ماه مبارک نیستند، دل به دریای مواج و زلال کلام خدا بسپاریم و عشق‌بازی کنیم با این دیالوگ عاشقانه که زیباترین گفت وگوی یک انسان با خالق محبوب و بی‌همتایش است. حالا فرض کنید یک کتاب خواندنی در دست دارید که برای همه روزهای سال، یک یا دو آیه انتخاب کرده و با شرحی خواندنی و استفاده از اشعار مرتبط و داستان‌های پندآموز، آن آیات را برایتان ملموس تر کرده است؛ حتما یار شبانه و یا صبحانه شما خواهد شد این کتاب. «۳۶۵ روز در صحبت قرآن» اثر حسین الهی قمشه ای است.
در این کتاب ۳۶۵ قطعه کوتاه و بلند از کتاب وحی برای آشنایی جوانان با تعلیمات جهانی قرآن انتخاب شده و به زبانی ساده و البته با بهره گیری از تفسیرهای عرفانی و نیز اشعار بزرگان ادب و عرفان توضیح داده شده است. دکتر الهی قمشه ای در این کتاب کوشیده تا تصویری از اطوار گوناگون کلام فارسی آیات را به دست دهد.
در ذیل آیه ۵۲ سوره آل عمران«شما هرگز به مقام نیکویی و مرتبت نیکوکاری نخواهید رسیدمگر از آنچه خود دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید و آنچه در راه خدا انفاق کنید خداوند البته بدان آگاه است...» می خوانیم :
در داستانهای صوفیان آمده است که بت پرستی از جماعت هندوان پیوسته در کنار دریا می رفت و برای ماهیان و پرندگان که در ساحل بودند خوراک و غذا می برد. او را گفتند که تو وقت خود بیهوده تلف می کنی زیرا خداوند به سبب بت پرستی آن هدایای تو را نخواهد پذیرفت. پرسید اگر خداوند از من نمی پذیرد آیا کار مرا می بیند یا نمی‌بیند؟ گفتند می بیند. گفت همان برای رضایت خاطر من کافی است.
در این آیه نفرموده است که آنچه انفاق کنید خداوند می پذیرد بلکه خبر می دهد که خداوند برآنچه انفاق کنید داناست و همین که آدمی امیدوار باشد که کار او را در عرصه عالم پروردگاری می بیند و به آن نظر می کند در تحکیم شوق به نیکویی کافی است.
*
عارفان گفته اند چون عزیزترین چیز نزد آدمیان جان است پس مصداق اعلای «مما تحبون» ایثار جان در راه خداست:
ندا آمد امشب که جان کیست فدا
بجست جان من از جا که نقد بستانید
(دیوان شمس)
جان نقد محقر است حافظ
از بهر نثار خوش نباشد
(حافظ)
و مقصود از ایثار و فداکردن جان تنها این نیست که شخص زندگی دنیا را به خاطر معشوق ترک گوید بلکه بیشتر بدین معناست که جان خود را در راه معشوق خرج کند و هیچ چیزی حتی جان را بر معشوق مقدم نداند :
چه باشد دل چه باشد جان چه باشد لوءلوء و مرجان
چو نبود صرف دلداری فدای قامت یاری
(دیوان شمس)

■ فرهاد کاوه

لطفا به یک آگهی بازرگانی توجه کنید:

دانشجوها و طلبه ها
سرمایه های ایرانی را شناسایی کنید
بنویسید و برای ما بفرستید...
منتظر یادداشت های شما هستیم
لطفا مطالبتان کوتاه و گویا باشد
به میرزا ایمیل کنید
mirzaghalamdun@gmail.com

قاب کوچک

زندگی خرج دارد و زن و مرد هم نمی شناسد...
قائم شهر، بهار ۹۱

بوی باروون

این...نت

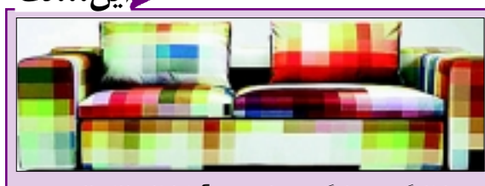

دلها زنگاری چون زنگار مس دارند، پس آنها را با استغفار جلا دهید.
امام صادق سلام الله علیه
*
همه برایم دست تکان دادند اما کم بودند دستانی که تکانم دادند؛
دوست و دست بسیار است ولی «دست دوست» اندک!
*
بیچاره عروسک می خواست زار زار گریه کند، اما لبخند را
به دهانش دوخته بودند!
*
بی حرمتی است پانزدن بر بساط عقل، وقتی که عشق این همه اصرار می کند!
*
فراموش کردنت برایم مثل آب خوردن است...
از همان آب هایی که می پرد در گلو...و آدم را خفه می کند!
*
گناهم همین بود... دست هایی که می شد به «سمت خدا» گرفت...
پیش خلق خدا دراز بود...
*
در وصالی که شود زود میسر مزه نیست
چند روزی به میان نامه و پیغام خوش ست
*
مرا از بند آویزان کنید، سروته...شاید فکرش از سرم بیفتد!

کاکتوس

هم خسته ز بیرونم و هم خسته ام از تو
هر قدر که از زیر بدم بدترم از رو
از نسخه ی بی مصرف هر دکتر بی خیر
شد خانه‌ی مسکونی من سیلوی دارو
یک بار پس از مصرف بی دقت یک قرص
تا صبح زدم روی تشک پشتک و وارو
از اردک و مرغابی و گنجشک و حواصیل
شد بیشتر آمار فلاطون و ارسطو
یک عمر به تحقیق و پژوهش گذراندند
شد حاصلش این نکته‌ی باریکتر از مو:
صد سال اگر بر لب جویی بنشینی
هرگز گذر عمر نبینی لب آن جو!
از قصه‌ی سوراخ و دم موش گذشتیم
حاشا که رعایت شود اندازه‌ی جارو!
دور است سرِ آب در این بادیه افسوس
ما را به بلم نیست به جز دسته‌ی پارو
با اینکه دو بیت از غزلم غیر ضروری ست
یک قافیه مانده ست مگر می روم از رو !!

■ ناصر فیض

ببخشید...چند لحظه!

ایمیل ستون های جدیدی به صفحه آمده و خواهد آمد
شما بنویسید که چه مطلبی می پسندید؟
مصاحبه بلند، گفتگوهای کوتاه با چهره ها، گزارش های انتقادی،
یادداشت، داستان...
شما به ما خط بدهید و در ستون های جدید شریک شوید :
mirzaghalamdun@gmail.com
سوژه بدهید، صفحه تحویل بگیرید!
علاوه بر ایمیل میرزا با این شماره با ما تماس بگیرید: ۳۳۹۴۱۹۹۱
برای رویت «انتهای کیفیت» به نسخه پی دی اف
در سایت کیهان و صفحه نسل سوم مراجعه کنید:
WWW.KAYHANNEWS.IR